

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی **رهیافت**

سال چهاردهم، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۹۹
صفحه ۲۶۳ تا ۲۸۶

بررسی متغیرهای تعیین کننده در نقش آفرینی نخبگان سیاسی بختیاری

از مشروطیت تا انقلاب اسلامی

نجف مهدی پور / دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
najaf.mehdipoor@gmail.com
فریدون اکبرزاده / استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
drferedoun.Akbarzadeh@yahoo.com (نویسنده مسئول)
لنا عبدخانی / استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
abdolkhanilena@gmail.com
حامد محقق نیا / استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.
Hamed.mohaghegh2018@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش نخبگان سیاسی قوم بختیاری در تاریخ معاصر ایران و متغیرهای تعیین کننده آن می پردازد. سؤال اصلی این مقاله آن است که نخبگان سیاسی بختیاری از چه جایگاه تاریخی خاصی برخوردار بوده و چه متغیرهای اجتماعی و سیاسی، آنها را واداشته تا بنا به موقعیت، دست به عمل بزنند؟ بر مبنای سؤال مذکور، فرضیه ای که مطرح می شود این است که در ارتباط با قوم بختیاری، در دو دوره مهم از تاریخ معاصر ایران، متغیر تاثیرگذار نخبگی بر مالکیت مبنی است، در حالی که همین متغیر در سال ۱۳۵۷ دستخوش تغییر عمده می شود. نتایج تحقیق نشان می دهد که در جریان انقلاب اسلامی، تمایز بین نخبگان بختیاری و توده ها از بین رفته و این دقیقاً بدنه یکپارچه قوم است که جانب جریان انقلاب را گرفته و در پیروزی نهایی آن نقش ایفا می کند. روش تحقیق در این مقاله، جمع آوری مستندات تاریخی به شیوه کتابخانه ای و پس از آن تجزیه و تحلیل داده ها است.

کلیدواژه: نخبگان سیاسی، قوم بختیاری، توده ها، ساختار قدرت، قاجاریه، دوران پهلوی، انقلاب اسلامی ایران.

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۱۰/۰۸

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۷/۰۶

این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای نجف مهدی پور می باشد

مقدمه

در تاریخ نظریات سیاسی، مفاهیم «نخبگی» و «نخبگان» از اهمیت زیادی برخوردار بوده و بارها از زوایای مختلف مورد نقد قرار گرفته‌اند. نخبگان آن دسته از افرادی هستند که در جوامع و گروه‌های اجتماعی به علت خصوصیات ویژه‌ای که دارند سرآمد بقیه و صاحب موقعیتی برجسته‌اند. در این بین باید از نخبگان سیاسی نام برد که از قدرت ایفای نقش در جریان‌ات تاریخی برخوردار بوده و با توجه به نوع فعالیتی که انجام می‌دهند و نیز چگونگی عملی ساختن آن، در بطن نظام‌های سیاسی به طور رسمی یا غیر رسمی تاثیر گذارند. در بحث از ایفای نقش و تاثیرگذاری نخبگان در تاریخ یک ملت، کشور و قوم، مسئله اساسی که باید به عنوان نقطه شروع لحاظ شود رابطه علی و معلولی بین نخبگان و تغییر و تحولات تاریخی است که به شکلی عمیق، اجتماعات بشری را متاثر می‌سازد. به عبارت دیگر عملکردهای نخبگان (سیاسی و غیر سیاسی) از یک طرف معلول تحولات اجتماعی‌اند که در بستر تاریخ شکل می‌گیرند و از طرف دیگر همین عملکردها هستند که همراه با سایر عوامل، به تحولات مذکور دامن زده یا مسیر این تحولات را شکل می‌دهند. در واقع نخبگان در معنای کلی آن و به خصوص نخبگان سیاسی به دو شیوه در عملکرد یا کنش تاریخی جوامع بشری موثر واقع می‌شوند: یکی تصمیم‌گیری و دیگری الگوسازی (روشه، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۲۸). تصمیم‌گیری به این معناست که نخبگان سیاسی با توجه به قدرتی که دارند می‌توانند در روند پیشرفت سیاسی و تقویت عوامل به وجودآورنده آن موثر بوده یا مانع از تحقق این پیشرفت شوند. الگوسازی به نهادینه کردن الگوهای لازم در راستای پیشرفت مذکور اشاره دارد که از طریق ایجاد ارزش‌های رفتاری سیاسی - اجتماعی و تعمیق این ارزش‌ها حاصل می‌گردد.

با تفحص هر چه بیشتر در تاریخ قوم بختیاری به عنوان مورد مطالعاتی پژوهش حاضر، مشخص می‌شود که نخبگان سیاسی این قوم، چگونه در تاریخ معاصر ایران از اواخر سلطنت قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی، نقش تاریخی خود را ایفا کرده‌اند و نیز جایگاهشان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی و روند شکل‌گیری ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب چه بوده است. به طور کلی نخبگان قوم بختیاری با تشخیص مصالح ملی و اولویت‌دهی به آنها در مواضع اتخاذی خویش، همواره دست به اقداماتی زده که با ریسک و جسارت همراه بوده‌اند؛ از جمله‌ی این موارد می‌توان به فتح تهران (۱۲۸۸) و مشارکت در احیای انقلاب مشروطه، رقابت در بحبوحه دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی کشور در دوران حکومت

پهلوی، پذیرش غیرمغرضانه مصالح نشات گرفته از انقلاب اسلامی و اعلام وفاداری به انقلاب و آرمان‌های آن اشاره کرد. مجموعه اقدامات، که روایت تاریخ روشنی از حضور همه‌جانبه بختیاری‌ها در تاریخ معاصر ایران به دست می‌دهد بدون حضور نخبگان سیاسی این قوم و نیز بدون شناخت متغیرهای شکل‌دهنده به قدرت و حرکت این نخبگان ناممکن است، متغیرهایی که در سال ۱۳۵۷ منجر به یکی شدن ارزش‌ها و منافع نخبگان سیاسی و توده‌های بختیاری شده و در نهایت به ادغام آنها در همدیگر منجر می‌شوند. نویسندگان این مقاله تجزیه و تحلیل متغیرهای تعیین‌کننده در شکل‌گیری به گرایش‌های سیاسی نخبگان قوم بختیاری در مقام بزرگترین ایل ایرانی را یک اقدام تحقیقاتی موثر در جهت آشنایی بهتر با تاریخ معاصر ایران و حوادث مهم آن از مشروطیت تا انقلاب اسلامی می‌دانند و در همین زمینه با بهره‌گیری تئوریک از آرای نظریه‌پردازان مکتب نخبه‌گرایی، سعی کرده‌اند تا به صورت مستقل و مدلل ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی این قوم را در بستر تاریخ ایران از نقطه‌نظر روابط موجود بین سه دسته از بازیگران آن بیان کنند: نخبگان سیاسی بختیاری (یا بازیگران اصلی)، قدرت حاکمه، توده مردم بختیاری.

در مقاله حاضر، با استفاده از روش توصیفی - تاریخی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای در قدم اول تلاش می‌شود تا مبانی نظری مفهوم نخبگی و همچنین رابطه نخبگان با توده‌ها به طور اجمالی در اندیشه‌ی جامعه‌شناسانی همچون ویلفردو پارتو، روبرت میخلز، گائتانو موسکا و به خصوص گی روشه و طبقه‌بندی ارائه‌شده توسط روشه از انواع نخبگان مورد بررسی قرار گیرد. سپس با به کارگیری روش تجزیه و تحلیل عقلانی، نقش نخبگان قوم بختیاری در سه دوره مهم قاجاریه، پهلوی و انقلاب اسلامی ایران به طور جداگانه مورد بازنگری واقع می‌شود. فراز و نشیب رابطه با حکومت مرکزی در هر یک از دوران مذکور، رویکرد حکومت مرکزی به کلیت قوم بختیاری و به طور خاص به نخبگان آن و در نهایت نسبت بین نخبگان و توده‌ی بختیاری که در گفتمان انقلاب اسلامی به صورت رادیکال تغییر می‌کند از اهم مباحث این مقاله است.

پیشینه تحقیق

جن رالف گارثویت^{۵۶}، استاد تاریخ دانشگاه دارتموث آمریکا، کتاب *تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری* (۱۳۷۳) را با ارجاعات به اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا به عنوان

قدرت استعماری حاکم بر منطقه به خصوص از اوایل قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم میلادی در ایران به رشته تحریر درآورده است. وی در این کتاب کوشیده است تا چهار نکته کلیدی در تاریخ صد و پنجاه ساله بختیاری‌ها را به تفصیل مورد بررسی و نقد قرار دهد: چگونگی شیوه زندگی کوچ‌نشینانه هزارساله قوم مذکور، حیات اجتماعی بعضی از نخبگان نظامی و سیاسی بختیاری در قرن نوزدهم، روابط خوانین بختیاری با دولت انگلستان و در انتها نقش بختیاری‌ها در سرنوشت انقلاب مشروطه ایران. کتاب اسفندیار آهنجیده تحت عنوان *ایل بختیاری و مشروطیت* (۱۳۷۴) نیز از جمله آثار دیگری است که به مشروطه‌خواهی بختیاری‌ها پرداخته و فصلی اجمالی را نیز به وضعیت این قوم از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی اختصاص داده است. مراد کُرد در کتاب سه جلدی *شناسنامه و تاریخ کامل قوم بختیاری (کُرد و کُر)* (۱۳۸۹)، بر توانمندی نظامی و سیاسی بختیاری‌ها به مثابه مولفه‌ای مهم در تغییر و تحولات تاریخی این قوم به خصوص در دوران مشروطه تاکید کرده است. در اثری به نام *سیری در تاریخ بختیاری* (۱۳۸۴) که موضوع آن سرگذشت یکی از ایلات بختیاری به نام شیران است، علی‌نجات شیرانیان از ساختار ایلیاتی نژاد بختیاری آغاز می‌کند و تاریخ این قوم را از زمان محمودشاه افغان تا انقلاب اسلامی مورد مطالعه قرار می‌دهد. مه‌راب امیری در کتاب *حکومتگران بختیاری* (۱۳۸۵)، تاریخ قوم بختیاری را از دوران پس از اسلام تا عصر کنونی را بازگو کرده و محوریت را به رهبران سیاسی و نظامی قوم بختیاری و روابط ایشان با حکام و حکومت‌ها داده است. همچنین یکی از جدیدترین آثار درباره بختیاری‌ها، کتاب انسان‌شناس فرانسوی، ژان - پیر دیگار است که در سال ۲۰۱۵ (۱۳۹۴ ه.ش) در فرانسه و با عنوان *یک حماسه قبیله‌ای در ایران: بختیاری‌ها* به چاپ رسیده است. وی در این پژوهش تبارشناسانه کوشیده است تا طی شش فصل، قدرت‌نمایی تدریجی قوم بختیاری را از منظری تاریخی به تصویر کشیده و نشان بدهد چگونه به‌رغم تغییر و تحولات زیاد، شیوه‌ی زندگی ایلیاتی و اقتصاد شبانی این قوم در بلندمدت به تثبیت جایگاه ایشان در جغرافیا و تاریخ سیاسی ایران منجر شده و تا به امروز هم ادامه پیدا کرده است.

قابل ذکر است که تحقیقات مذکور هر چند نقش نخبگان سیاسی قوم بختیاری را مورد بررسی قرار داده‌اند اما این کار را از خلال مطالعات تاریخی جامع درباره قوم بختیاری انجام داده‌اند و نه صرفاً از طریق محور قرار دادن جایگاه، نقش و تاثیر نخبگان سیاسی. ضمناً به استثنای آخرین فصل از کتاب دیگار که بیشتر رویکرد توصیفی دارد تا تحلیلی، آثار مذکور به رابطه نخبگان سیاسی بختیاری و انقلاب اسلامی ایران نپرداخته‌اند. بدین جهت تحقیق

حاضر از این جنبه متمایز و نوآورانه است که با بازخوانی انتقادی تاریخ نخبگان سیاسی بختیاری در تاریخ معاصر ایران، از یک سو تمرکز را صرفاً بر این گروه قرار داده است و از سوی دیگر دست به مطالعه‌ی گفتمان انقلاب اسلامی سال ۵۷ و عملکرد گروه مذکور در رابطه با آن زده است.

مبانی نظری: تعریف نخبگان، انواع نخبگان، عملکرد نخبگان

(۱) تعریف نخبگان

در طرح مبانی نظری مقاله حاضر که موضوع آن نقش‌آفرینی نخبگان قومی (بختیاری) در حیات سیاسی یک ملت (ایران) است، ذکر دو نکته مهم به نظر می‌رسد: اول، تعریف نخبگان و نخبگی که طبیعتاً اهمیت نخبگی را نیز در بر می‌گیرد و دوم، معیارهای نخبگی. نباید فراموش کرد که تعاریف ارائه‌شده از مفهوم نخبگان جملگی دال بر آنند که نخبگان اقلیت کوچکی از افراد هستند با سطحی از نفوذ بر جمع کثیری از مردم در یک جامعه (Leicht and Jenkins, 2009: 161). به عبارت دیگر «همه جوامع به ناگزیر به یک گروه نخبه (که توانایی بالای سامان‌دهی دارند) از سویی، و توده‌های زیردست از سوی دیگر، تقسیم می‌شوند» (ادگار و سچ ویک، ۱۳۸۷: ۲۶۵-۲۶۶). به طور کلی، همیشه چهار دسته نخبه را می‌توان از هم تشخیص داد: (۱) نخبه قدرت سیاسی (۲) نخبه اقتصادی (۳) نخبه نظامی (۴) نخبه فکری (بشیری، ۱۳۷۶: ۶۹). در این میان منظور از نخبگان سیاسی آن دسته از نخبگانی است که در حوزه سیاست، صاحب نفوذ و تاثیرگذارند.

به زعم ویلفردو پارتو که همراه با روبرت میخلز و گائتانو موسکا از نظریه‌پردازان اصلی جامعه‌شناسی نخبه‌گرایی و نظریه حکومت نخبگان در سیاست به شمار می‌آید، شایسته‌ترین افراد یک گروه اجتماعی را نخبگان آن گروه تشکیل می‌دهند. وی طبقات اجتماعی را متشکل از توده‌ها و نخبگان می‌داند و نخبگان را به دو دسته تقسیم می‌کند: نخبگان حکومتی که از افرادی تشکیل می‌شوند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در حکومت‌ها ایفای نقش می‌کنند و نخبگان غیر حکومتی که شامل باقی نخبگان می‌شوند (لیونیس کوزر، ۱۳۹۳: ۵۲۳-۵۲۴). به جز برخی استثنائات، پارتو اداره‌ی همیشگی مردم را امری مختص نخبگان می‌داند که در اعصار تاریخی مختلف، مدام ظهور می‌کنند و جانشین همدیگر می‌شوند و از این طریق روندی تاریخی را به وجود می‌آورند که پارتو از آن به عنوان «چرخش نخبگان» یاد می‌کند. به اعتقاد پارتو، این نبود تجانس اجتماعی که به گونه نابرابری بین انسان‌ها نمود دارد، مایه پیدایش گروه نخبگان می‌شود (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۶).

نظرات میخلز درباره نخبگان نیز بُعد دیگری از پیچیدگی این مفهوم مهم در مطالعات سیاسی و تاریخی را یادآوری می‌کند. در جامعه‌شناسی احزاب سیاسی، میخلز مفهوم «قانون آهنین الیگارشیک» را فرمول‌بندی کرده و اظهار می‌دارد که در نظام‌های سیاسی اعم از یک‌سالاری و مردم‌سالاری، همیشه یک اقلیت است که حکومت می‌کند. در نتیجه هر سازمانی با هر گرایش ایدئولوژیک، به یک الیگارشی بدل می‌شود. گرایش‌های الیگارشیک در سازمان‌های سیاسی که نخبگان را هم شامل می‌شوند فاکتورهای عمده‌ای دارند از جمله افراد انسانی، مقوله رهبری و نیز خود مفهوم سازمان (Michels, 1968 : 342-345).

موسکا نیز کوشیده است تا تعریف جدیدی از نخبگان ارائه دهد. بر طبق نظر وی، نخبگان گروه برگزیده‌ای هستند متشکل از اقلیتی از اشخاص که قدرت را در یک جامعه به دست می‌گیرند. موسکا اقلیت مذکور را با طبقه اجتماعی مقایسه می‌کند، زیرا بر خلاف مفهوم توده‌ها که فاقد سازمان‌یافتگی است، این سازمان‌مندی و ساختارمندی است که به اقلیت نخبگان قدرت اعطا کرده یا باعث به قدرت رسیدن و تسلط سیاسی این اقلیت می‌شود. منظور موسکا از سازمان و ساختار، مجموعه روابطی است که بین اعضای اقلیت نخبگان پیوند برقرار می‌سازد: روابط خانوادگی، خویشاوندی، سودجویانه، فرهنگی، غیره. «این روابط باعث به وجود آمدن وحدت فکری و همبستگی گروه‌هایی می‌گردد که مشخصات و خصوصیات یک طبقه را دارند. از طرف دیگر اقلیت نخبه به دلیل قدرت اقتصادی و با توجه به وحدتی که دارند، برخوردار از قدرت سیاسی گشته و تاثیر فرهنگی خود را بر اکثریت سازمان نیافته استوار می‌سازند. این همان چیزی است که نقش تاریخی نخبگان را توجیه می‌نماید» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۱۷). موسکا حرکت تاریخ را تحت تاثیر افکار و ایده‌ها و نیز منافع نخبگانی می‌داند که بر اریکه قدرت نشسته‌اند. در نتیجه می‌توان با تجزیه و تحلیل عملکرد این نخبگان، تاریخ را تفسیر کرد.

متفکر دیگری که به پیشرفت نظریه نخبه‌گرایی مدد رسانده است، چارلز رایت میلز، جامعه‌شناس آمریکایی می‌باشد که آرای وی را می‌توان در امتداد نظریات موسکا دانست. میلز در کتاب معروف خود، *نخبگان قدرت*، با ترجیح مفهوم گروه نخبگان بر طبقه نخبگان، این دسته را دارای وحدت می‌داند که برای تشکیل واحد یا واحدهای قدرت مسلط در سطح یک جامعه ضروری به نظر می‌رسد (میلز، ۱۳۸۳). از طرف دیگر، روابط موجود بین نخبگان نیز حتی اگر مبنای متفاوتی داشته باشد اما به وحدت مذکور منجر می‌شوند. برای مثال امکان دارد این روابط بر مبنای منافع مشترک ایجاد شده باشند تا از این طریق، وضع موجود حفظ

گردد. روابط بین نخبگان از جهت دیگری نیز قابل بررسی است و آن شباهت و اشتراکاتی است که بین نخبگان دیده می‌شود و متعاقباً «مشارکت منافع بین نخبگان را تشدید نموده و به آن قدرت می‌بخشد» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

۲) انواع نخبگان

پس از ارائه تعاریف عمده از مفهوم نخبگان نزد صاحب‌نظران این عرصه، قدم بعدی نوع‌شناسی نخبگان است. در این زمینه طبقه‌بندی شش‌گانه‌ی گی روشه که ملهم از تمایز ماکس وبر بین دو مفهوم اقتدار و نفوذ است می‌تواند به ما کمک کند:

نخبگان سنتی: اقتدار و نفوذ این دسته از نخبگان از ساختارهای اجتماعی، ایده‌ها و اعتقادات عمیق در جوامع مورد نظر نشأت می‌گیرد. بنابراین طبقات اشرافی، روسای قبایل و نیز روحانیون را می‌توان در این دسته جای داد.

نخبگان تکنوکراتیک: اقتدار این نخبگان علاوه بر ساختار رسمی و اداری که قانوناً وضع شده‌اند بر مبنای صلاحیت‌ها و قابلیت‌های خاص ایشان نیز قرار دارد.

نخبگان کاریزماتیک: با خصوصیات فوق‌العاده که باعث اقتدار و اعمال نفوذ این افراد در بقیه می‌شود، برای مثال کاریزما یا قدرت معنوی یک رهبر سیاسی و نفوذ وی بر پیروانش. نخبگان ایدئولوژیک: اشخاص یا گروه‌هایی که حول ایدئولوژی‌های خاصی شکل گرفته یا منجر به شکل‌گیری این ایدئولوژی‌ها می‌شوند. مانند نخبگان کاریزماتیک، نخبگان ایدئولوژیک نیز لزوماً جزئی از نخبگان حکومتی مورد نظر پارتو نیستند و در واقع اقتدار و نفوذ غیر رسمی دارند.

نخبگان نمادین: افرادی با خصوصیات، رفتار، کردار و عملکرد نمادین که از این طریق در بین طرفدارانشان و نیز دیگر اقشار اجتماعی می‌توانند بانفوذ جلوه کنند.

نخبگان مالکیت: دارایی و ثروت برای این دسته از نخبگان، ضامن نوعی اقتدار و نفوذ است و به ایشان قدرت می‌بخشد. در واقع نخبگان مالکیت مانند مالکین بزرگ ارضی، بر نیروی تولید تسلط دارند و هم می‌توانند بر نخبگان سنتی یا تکنوکراتیک تاثیرگذار بوده و بدین صورت قدرت اجتماعی کسب کنند (روشه، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۵).

۳) عملکرد نخبگان

علاوه بر نوع‌شناسی نخبگان سیاسی، در بحث از عملکرد نخبگان سیاسی باید اذعان داشت که به طور طبیعی نگرش‌ها و گرایش‌های این نخبگان همواره یکی از تأثیرگذارترین عوامل بر ساختارهای سیاسی جوامع گوناگون بوده‌اند. در واقع گرایش‌های فکری و

ایدئولوژیک نخبگان که با درجات متفاوت، ابزارهای اعمال قدرت را در اختیار دارند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی حاکمیت‌ها نمود عینی و عملی پیدا می‌کنند (هی وود، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۸؛ باتامور، ۱۳۶۹: ۷۷). می‌توان گفت که ماهیت و اهداف جوامع عمدتاً توسط نخبگان آن تعیین می‌شود، و شکل‌گیری هویت‌های قومی در تاریخ جوامع چندقومیتی مثل ایران، نتیجه نقش نخبگان در بسیج توده‌ها در شکل دادن به مواضع سیاسی هویتی و قومی است که در نمایی کلی‌تر، جزئی تأثیرگذار در حیات اجتماعی و سیاسی آن کشور به شمار می‌روند (Leonhard, 2006 : 233 ; McCrone, 1988 : 10 ; Sejersted, 2003 : 109).

ساختار حکومت قاجار و موقعیت قوم بختیاری

به طور کلی، در اوایل قرن نوزدهم در راس جامعه ایران، ملوک‌الطوایف قرار می‌گرفتند که شامل نخبگان مرکزی و محلی می‌شدند. نخبگان مرکزی عبارت بودند از دودمان قاجار، شاهزادگان، وزرا، درباریان، تیولداران، مستوفیان، فرمانفرمایان و مقامات صاحب‌لقب. نخبگان محلی را اعیان، اشراف، خوانین و میرزاهای موروثی لقب‌دار و معمولاً متمول در بر می‌گرفتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۳؛ ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۹-۷۸).

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، قوم بختیاری بخشی مهم از جمعیت بیست و پنج درصدی قبایل کوچ‌نشین کل کشور را تشکیل می‌دادند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷). سازماندهی بختیاری‌ها که ریشه عمیقی در تاریخ این قوم کوچ‌نشین در ایران دارد شامل قدرت سیاسی نیرومند، مرکزی و سلسله‌مراتبی بود که خصوصیت ریاستی آن را باید در کارگزاران ایل یعنی ایلخان، ایلباق، کلانترهای طایفه، کدخداهای ریش‌سفیدان پیدا نمود. مهم‌ترین کارکرد این سیستم قومی شامل مدیریت امور مربوط به بیلاق و قشلاق ایل، حل مسائل و معضلاتی مثل رودررو شدن با سایر قبایل یا پیدا کردن آب و مرتع برای گله و همچنین رابطه با قدرت حاکمه می‌شد. بنابر آنچه آبراهامیان درباره نقش خوانین کوچ‌نشین ایرانی نوشته است، درباره بختیاری‌ها که عمده‌ترین این گروه‌ها هستند نیز صدق می‌کند: «نقش اساسی خان بزرگ همانند نقش کلانتران در طایفه و نقش کدخداهای گروه‌های کوچنده بود، اما با طیفی گسترده‌تر. گرچه خان از بدو تولد عضو مهم‌ترین تیره ایل بود، بنا بر توانایی و لیاقت خود و توسط سایر خوانین عمده به این مقام می‌رسید. او ایل را در برابر جهان خارج مانند روستائیان محلی، مالیات‌بگیران دولتی و یا قبایل دیگر محافظت می‌کرد. هنگام جنگ از او انتظار می‌رفت تا فرماندهی نیروها را بر عهده بگیرد و زمان صلح هم به مثابه یک سیاستمدار،

حافظ منافع افراد ایل باشد. وی همچنین به عنوان حکمران ایل، زمین‌ها را تقسیم می‌کرد، سرپرست کوچ‌های سالانه بود و مهم‌تر از همه این که به رفع اختلافات قومی و خانوادگی میان طایفه‌ها و شاید گروه‌ها، خانواده‌ها و حتی افراد می‌پرداخت. بنابراین او مانند قاضی بزرگی رفتار می‌کرد که پایبند قوانین مدنی و مذهبی نبود بلکه به دنبال اجماع قبیله‌ای بود. چادر او (دربار)، هم قصر پادشاهی و هم یک دادگاه بزرگ بود. اگر او در انجام وظایف خود شکست می‌خورد، خویشاوندان رقیب دیر یا زود خوانین ناراضی را دور خود جمع می‌کردند تا بتوانند جانشین وی شوند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷).

در اواخر سلطنت قاجار، حفظ و پایداری قدرت نخبگان مملکت نه فقط به میزان برخورداری از حمایت خارجی‌ها به خصوص روس و انگلیس بستگی داشت، بلکه به عدم وجود دولت مرکزی قدرتمند در ایران و نیز میزان همبستگی‌های خانوادگی مرتبط بود. به همین دلیل، در یک نگاه کلی، بررسی تاریخی فعالیت‌های صدراعظم، وزیران، والیان ایالات و دیگر نخبگان فکری و سیاسی، ما را به این واقعیت می‌رساند که طی صد و سی سال حکومت قاجارها، نخبگان کشوری، به خصوص نخبگان سیاسی، به صورت موروثی بر ایران حکومت می‌کردند. به عبارت دیگر خویشاوندگرایی که در نظریات موسکا در باب استحکام و تداوم قدرت نخبگان سیاسی در نظامها و سازمان‌های مختلف از اهمیت قابل توجهی برخوردار است از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی این دوره به شمار آمده و به همین دلیل نیز شاهدیم که چگونه نظام مذکور که یکی از انواع نظام‌های تکامل‌یافته‌ی موروثی محسوب می‌شود باعث حذف چهره‌های برجسته‌ای مانند قائم‌مقام و امیرکبیر نیز می‌شود. در واقع خویشاوندگرایی در تمام مناصب مهم اعم از صدارت، وزارت، سفارت و غیره به علم، لیاقت و دانش بستگی نداشت و بیشتر از آن که صبغه‌ی نخبگی و شایسته‌سالاری داشته باشد بر مبنای اشرافیت موروثی و ریاستی قرار گرفته بود.

همچنین به قدرت رسیدن و استحکام ایل قاجار که به قول علی اصغر شمیم نوعی روش حکومتی چندنفری یا لیگارشی بود (شمیم، ۱۳۷۵: ۳۲۵) نوعی انحصار ایلاتی جدید در ساختار قدرت بوجود آورد که با ساختار قدرت ایالات حکمرانان قبلی کاملاً متفاوت بود. ایل قاجار برای تثبیت موقعیت خود از طریق واگذاری مسئولیت، اداره‌ی امور سیاسی و مالی ایالات و ولایات به شاهزادگان، به انحصاری کردن حکومت در خانواده‌شاهی متوسل می‌شد. قاجاری ساختن ایران برای ایل قاجار نتایج مهمی از جمله تحکیم اساس سلطنت، پیدایش قشر جدید از مالکان و زمین‌داران بزرگ و ایجاد درباری‌های ایالتی و ولایتی

قدرتمند را در پی داشت و در این راه قاجار، از ارتباط با محافل خارجی و کمک برای تشکیل و تحکیم حکومت خود کمک می‌گرفتند (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۰۹).

انقلاب مشروطه و نقش نخبگان سیاسی بختیاری در احیای آن

در پایان قرن نوزدهم تغییرات متعددی در قشر بندی طبقات اجتماعی مختلف اعم از مردم عادی و نخبگان رسمی و غیر رسمی به وجود آمد: با افزایش تدریجی جمعیت شهرها و رشد پدیده شهرنشینی و نیز فروش زمین‌های دولتی به علت وجود مشکلات عدیده مالی داخلی و خارجی و نیز مسائل مربوط به تامین هزینه نظامیان، زمین‌داران بزرگی از میان طبقه تجار و دیگران وارد میدان شدند و فئودالیسم شهری را به وجود آوردند. از سوی دیگر همین تجار، بنیانگذار یک نوع بورژوازی ملی شدند و با همکاری درس خوانده‌ها که تعدادشان هر روز بیشتر می‌شد و نیز با آغاز نهضت ترجمه و به مدد ترجمه کتاب‌های گوناگون برای دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی، کنجکاوی برای کسب آگاهی بیشتر از اوضاع تاریخی و اجتماعی اروپا را برانگیختند. تاسیس مدارس جدید به خصوص بعد از دوره‌ی ناصرالدین شاه که هدف اولیه‌ی آن تعلیم و تربیت ماموران مجرب و مطلع برای وزارت خارجه بود و نیز نشر مطبوعات و نقش فراماسون‌ها، زمینه‌های تدریجی پیدایش حکومت بر پایه توده‌ها و خواست مردم را به وجود آورد. سرانجام انقلاب مشروطه ایران در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه ظهور کرد و به پیروزی رسید (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۴۸). با این همه این دوران مدت طولانی دوام نیاورد و کمی پس از تشکیل و آغاز به کار مجلس شورای ملی، استبداد صغیر با دستور محمدعلی شاه قاجار به کلنل ولادیمیر لیاخوف برای کودتا و به توپ بستن مجلس در تیر ۱۲۸۷ آغاز شد. به دنبال این واقعه، مشروطه خواهان از سرتاسر ایران دست به اعتراض غالباً مسلحانه زدند و جنگ داخلی کشور را فرا گرفت. از جمله‌ی رهبرانی که به سازماندهی این اعتراضات پرداختند باید به صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری که ایلخان بختیاری بود و نیز برادرش سردار اسعد بختیاری از کمیته‌ی انقلابی تهران اشاره کرد که بعد از اتحاد با یکدیگر، ابتدا اصفهان را تصرف کردند و بعد از آن همراه با نیروهای گیلانی به رهبری محمدولی خان تنکابنی، تهران را در تیر ۱۲۸۸ فتح کردند. از جمله نخستین اقدامات مهم فاتحان تهران، خلع محمدعلی شاه از سلطنت و تشکیل مجلس عالی بود.

از زمان فتح تهران در ۲۲ تیر ۱۲۸۸ تا کودتای رضاخان در ۳ اسفند ۱۲۹۹، نخبگان بختیاری که با علم به شرایط، تصمیم به اتحاد و توانایی در بسیج توده‌ها در روند احیای جنبش مشروطیت نقش اساسی ایفا کرده بودند، موقعیت خود را بهبود بخشیده و در امور

لشکری و کشوری صاحب قدرت عمده‌ای شدند. در سال ۱۲۹۰، صمصام‌السلطنه در تهران وزیر کابینه بود و علاوه بر او، سردار اسعد هم که قبل از آن وزیر داخله و وزیر جنگ شده بود، به مجلس راه پیدا کرد. آبراهامیان در این رابطه می‌نویسد: «بختیاری‌ها در اواسط سال ۱۲۹۰ موقعیت خود را کاملاً بهبود بخشیده بودند. صمصام‌السلطنه‌ی ایلخان، در تهران رئیس کابینه شد؛ برادر کوچک‌تر او، سردار اسعد نیز همچنان از اعتماد دموکرات‌ها برخوردار بود؛ برادر دیگرش فرماندهی گارد سلطنتی را بر عهده داشت؛ بزرگ‌خانان حاج ایلخانی وزارت جنگ را در اختیار گرفته بود؛ و سایر وابستگان و خویشاوندان نیز بر مناطق اصفهان، خوزستان، یزد، کرمان، بروجرد، بهبهان و سلطان‌آباد حکومت می‌کردند. مسئله‌ی مهم‌تر این که شش تن از رؤسای ایلخانی و حاج ایلخانی در ازای دریافت ۳ درصد از سود شرکت نفت ایران و انگلیس، حفاظت از تاسیسات نفتی شرکت را به عهده گرفته بودند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۵). در این مورد نباید از یاد برد که به دنبال کشف نفت و در نتیجه حساسیت مناطق نفت‌خیز و حفظ امنیت این مناطق، انگلستان سیاست خود را در ایران تغییر داد و همین امر باعث ایجاد توافق مذکور با بختیاری‌های بانفوذ بود.

در واقعه فتح تهران که عملاً به احیای مشروطیت منجر شد، نقش نخبگان سیاسی بختیاری را می‌توان از منظر روانشناسی سیاسی مورد نظر پارتو مورد تحلیل قرار داد، یعنی اقلیتی از روسای حاکم بر سیستم قبیله‌ای و ایلیاتی که با توجه به تعاملی که با جهان خارج و وقایع سیاسی و اجتماعی دوران دارند قادر هستند از یک طرف با سایر نخبگان سیاسی که منافع مشترکی با آنها دارند وارد تعامل شوند (برای مثال می‌توان از اتحاد و فرماندهی مشترک صمصام‌السلطنه بختیاری و سردار اسعد بختیاری با سپهدار تنکابنی و پیرم خان ارمنی در جریان فتح تهران اشاره کرد) و از طرف دیگر قادرند توده‌های تحت ریاست خویش را در جهت منافع و ارزش‌های خودشان که مشروع می‌دانند قانع کرده و در نتیجه به بسیج آنها اقدام نمایند.

نخبگان سیاسی بختیاری در دوران پهلوی اول و دوم سلطنت رضا شاه

به دنبال کودتای ۱۲۹۹ و تثبیت تدریجی قدرت رضاشاه، سه ستون نهادین نظام سیاسی و اجتماعی جدید را از این به بعد «ارتش، دیوان‌سالاران و درباریان» به‌طور اخص تشکیل می‌دادند، به طوری که «بعدها عمده‌ترین نیروهایی که از او حمایت کردند عبارت بودند از ارتش، دیوان‌سالاران، بازرگانان برخوردار از انحصار، صاحبان صنایع جدید و بخش‌هایی از

روشنفکران. عمده‌ترین مخالفان او هم روحانیت، عشایر و ایلات، روشنفکران مترقی و طبقه‌ی کارگر که بی‌رحمانه نیز از سوی او سرکوب شدند» (فوران، ۱۳۸۹: ۳۷۴).

در این دوره نظامیان برخلاف دوره قاجار جای خوانین را گرفتند. بنابراین به جهت این که بختیاری‌ها از قدرت ایلی و نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند در این مقطع نیز به مانند دوره‌ای که از فتح تهران شروع شد، نخبگان نظامی بختیاری از قبیل سران ایلات و عشایر و خوانین در امتیازات نفت خوزستان سهم و اراضی کشاورزی وسیعی را در اختیار گرفتند و در مجموع از توان اقتصادی قابل توجهی برخوردار شدند. نکته‌ی مهمی که نباید فراموش کرد نیاز رضاشاه به کمک نظامی بختیاری‌ها بود تا بلکه بتواند اعراب، لرها، بلوچ‌ها و قشقایی‌ها را سر جای خود بنشانند. برای تحقق چنین امری، «حکومت مرکزی، وزارت جنگ و استانداری خراسان را به جعفرقلی خان سردار اسعد، از اعضای برجسته‌ی خانواده‌ی ایلخانی و از پسران سردار اسعد معروف انقلاب مشروطه داد. دولت همچنین مقام ایل‌بیگی را به امیرجنگ، برادر کوچک‌تر سردار اسعد و مقام ایلخانی را به سردار محتشم، رئیس خانواده‌ی حاج ایلخانی رقیب واگذار کرد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۶). سران بختیاری در روز تاجگذاری رضاشاه مالیات را به شاه جدید دادند. در خوزستان، فارس، بلوچستان، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد در کنار نیروهای دولتی جنگیدند و حتی افرادی همانند جعفرقلی خان بختیاری و محمدتقی خان اسفندیاری در ساختار قدرت رضاشاه قرار گرفتند.

ولی این همراهی طول نکشید، زیرا واقعیت این بود که وظیفه عمده‌ای که به طور جدی برای ارتش رضاشاهی تعریف شده بود شامل برقراری نظم در بین ایلات و عشایر پراکنده در سرتاسر کشور می‌شد، امری که در اوایل دهه‌ی ۱۳۰۰ از طریق یک هدف مهم دنبال می‌شد، یعنی غائله دادن به هرج و مرج سراسری که بیشتر نقاط ایران را فرا گرفته بود. همچنین نباید فراموش کرد که سیاست رضاشاه در قبال عشایر و ایلات که بخشی از پروژه‌ی بزرگ تشکیل یک دولت - ملت مرکزی مقتدر بود، دو خصیصه اصلی داشت: (۱) تمرکزگرایی (۲) فارس محوری. در عمل، خواست چنین سیاستی «نه تنها تحمیل قانون و نظم بر مناطق عشایری، بلکه نابودی کامل زندگی و فرهنگ قبیله‌ای بود» (کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۲۳۵).

بنا بر آمار ارائه شده توسط جان فوران، طی زمان عملی شدن این سیاست، خسارات مالی و جانی به وجود آمده باعث شد تا از جمعیت حدوداً دو و نیم میلیونی عشایر کشور در سال ۱۲۷۹، تنها یک میلیون نفر در سال ۱۳۱۱ باقی بماند (فوران، ۱۳۸۹: ۳۴۸). سیاست اسکان عشایر اقدامات مختلفی را شامل می‌شد از آن جمله: احداث پاسگاه‌های نظامی در نواحی

عشایر نشین، خلع سلاح مدام، به خدمت سربازی (یا اجباری) فرستادن جوانان عشایر، تضعیف خوانین، اعمال محدودیت بر کوچ‌های سالانه و به خصوص پیگیری سیاست اسکان عشایر از طریق «تقسیم قلمرو بختیاری به منظور سهولت در امر اسکان» (پوربختیار، ۱۳۸۶-۱۳۸۷: ۴۵) و نیز احداث ۱۴۲ روستا شامل ۲۹۰۱ خانوار در هفت حوزه در کل منطقه‌ی چهارمحال و بختیاری (پوربختیار، ۱۳۸۶-۱۳۸۷: ۴۵).

یکی از روش‌های عملی کردن چنین سیاستی، قطعاً درهم شکستن مقاومت ایل بختیاری طی همین سال‌هاست. علاوه بر این، در فاصله سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ هم که دیگر رضاشاه به کمک نظامی بختیاری‌ها نیاز نداشت، به ایجاد تفرقه بین خانواده‌های ایلخانی و حاج ایلخانی پرداخت و بر اختلافات موجود بین دو شاخه طوایف بختیاری یعنی هفت لنگ و چهارلنگ دست گذاشت. به دنبال حمایت وی از چهارلنگ، هفت لنگ در سال ۱۳۰۸ سر به شورش گذاشت. نتیجه، خلع سلاح هفت لنگ، اسکان اجباری برخی دسته‌ها و نیز اجبار به فروش بعضی از زمین‌های ایشان به بازرگانان محلی بود. علاوه بر این سهام نفتی هفت لنگ هم به فروش رفته و بعضی از مهم‌ترین خوانین آن مانند سردار اسعد، امیر جنگ و سردار محتشم محبوس شدند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۶). اقدام بعدی رضاشاه معطوف به چهارلنگ بود. وی در سال ۱۳۰۸ شورش علی مردان‌خان، فرزند سردار بی بی مریم بختیاری، را سرکوب کرد (آهنجیده، ۱۳۷۴: ۲۷۵-۲۷۶). سپس سیاست خلع سلاح را ادامه داد و با استقرار حکومت نظامی، مناطق بختیاری را به دو استان که در جوار یکدیگر قرار داشتند تقسیم کرد. در نهایت، در سال ۱۳۱۰، وی دستور به لغو القاب ایلاتی داد، اگر چه «در سطوح پائین تر، سازمان‌های قبیله‌ای دست‌نخورده باقی ماندند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۶).

بنابراین با وجود چنین استراتژی کارسازی، از کارکرد و نفوذ نخبگان بختیاری که خود، بر طبق طبقه‌بندی روشه که قبلاً به آن اشاره شد، در گروه نخبگان مالکیت (یا همان مالکین بزرگ اراضی) قرار داشتند بطور قابل ملاحظه‌ای کاسته شد، زیرا فراتر از سایر علل موجود مانند تفاوت منافع و تقابل ارزشها، نظام مالکیت که متغیری مهم در آن زمان محسوب می‌شد دستخوش تغییر شد. با این حال ساختار اصلی نخبگان غیر حکومتی بختیاری زوال نیافت، چون از یک سو نظام سلسله‌مراتبی و موروثی قوم بختیاری مانند سایر اقوام ایرانی به تغییر رادیکال دچار نشد و از سوی دیگر رضاشاه سیاست‌های ارضی مشخصی نداشت که بتواند از طریق آنها بر قوم بختیاری اعمال نفوذ بیشتری کرده و آن را محدود نماید. پوربختیار در مقاله خود به این موضوع اشاره کرده که پس از عزل رضاشاه از سلطنت، دسته‌های زیادی

از بختیاری‌ها که به زور در روستاها اسکان داده شده بودند خانه‌های خود را خراب کرده و به زندگی کوچ‌نشینی بازگشتند (پوربختیار، ۱۳۸۶-۱۳۸۷: ۵۲).

سلطنت محمدرضا شاه

پس از احیای مشروطیت تا به قدرت رسیدن رضاشاه و سرکوب روابط ایلی که نتیجه سیاست اسکان اجباری عشایر بود، نخبگان سیاسی بختیاری وقتی به قدرت دست پیدا کردند به تدریج از بنیاد ایلیاتی و نقش سنتی خود به عنوان صرف نخبگان مالکیت فاصله گرفتند. حتی پس از عزل رضاشاه، نخبگان مذکور برای بازیافتن نقش سابق خود به عنوان رهبران ایلی تلاش زیادی انجام ندادند که بهترین مثال آن، شاپوربختیار است که به گفته لوئیز بک به «ایفای نقش‌های ملی» اکتفا می‌کند (بک، ۱۳۷۲: ۲۲۳). با این حال جدایی تدریجی نخبگان سیاسی بختیاری از ساختار ایلی که پیامد مهم آن جدایی بین آنها و توده‌های بختیاری بود در زمان پهلوی دوم و به علت اصلاحات ارضی به وقوع پیوست.

بعد از سال ۱۳۲۰، محمدرضا شاه تلاش داشت تا حد امکان با یافتن دوستان بیشتر، موقعیت خود را حفظ کند. وی برای جلب اعتماد متفقین، همکاری کامل با آنها و حتی ارسال نیروهای داوطلب جنگ به اروپا را پذیرفت. متفقین نیز با امضای معاهده‌ای متعهد شدند که تا شش ماه پس از پایان جنگ، نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند و از خاندان پهلوی برای حکومت پشتیبانی کنند. شاه جدید همچنین برای مطمئن ساختن مردم و نخبگان از برنگشتن دیکتاتوری، همه زندانیان سیاسی را آزاد کرد، جنایتکاران و مستبدین قبلی را محاکمه کرد، زمین‌های وقفی را به موسسات مذهبی بازگرداند، دانشکده الهیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد، بسیاری از زمین‌های ارثی را به دولت واگذار کرد تا در بین مالکان سابق آن زمین‌ها تقسیم شود. او مراسم سوگند را در برابر نمایندگان مجلس انجام داد، امتیاز مصونیت پارلمانی نمایندگان را دوباره معتبر ساخت، استفاده از القاب اشرافی قدیم را در مراسم درباری تشویق و ژاندارمری را به وزارت کشور واگذار کرد. در این دوره وی قدرت خود را مثل پدرش بر روی سه ستون استوار کرد: (۱) نیروهای مسلح (۲) شبکه حمایتی دربار (۳) دیوان‌سالاری گسترده. «ستون چهارم نگهدارنده قدرت شاه، تأسیس نظام حزبی وابسته بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۱۷).

مطابق این تاکتیک، نخبگان و چهره‌های بختیاری سیاسی و نظامی تاثیرگذار بر ساختار قدرت در ایران در این عرصه وارد عمل شدند، نخبگانی از قبیل جعفرقلی خان اسعد و محمدتقی خان بختیاری. بنابراین پس از سرنگونی رضا شاه، مطابق با روش‌های دموکراتیک،

محمدرضا شاه صفحه جدیدی را در تاریخ مناسبات قوم بختیاری با پهلوی باز کرد. در این دوره محمدرضا شاه با ثریا اسفندیاری بختیاری، فرزند خلیل خان بختیاری، ازدواج کرد و زمینه‌ی ورود مجدد بختیاری‌ها به سطوح میانی و عالی ساختار قدرت فراهم شد. نخست‌وزیری شاپور بختیار و ارتقای تیمور بختیار از مهم‌ترین تأثیرات این دوره به شمار می‌روند. اگر بخواهیم به آرای میخلز رجوع کنیم باید بگوییم که نخبگان بختیاری در این دوره مانند یک گروه اُلیگارشیک عمل کرده و از طریق نزدیکی به همدیگر به علت وجود منافع مشترک، انسجام خود را حفظ کردند. این انسجام به خصوص امتیازات زیادی را در راس قدرت به این نخبگان ارائه می‌کرد و عملاً از آنها نخبگان حاکمه می‌ساخت، یعنی آن دسته از کسانی که به تعبیر پارتو از بین اشخاص موفق برخاسته‌اند و «از لحاظ سیاسی و اجتماعی دارای وظائف حاکمه‌اند» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۱۹).

با این وجود، اصلی‌ترین امر در ارتباط با کاهش نفوذ نخبگان بختیاری در دوران سلطنت محمدرضا شاه به اجرای طرح اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ و به دنبال آن ملی کردن مراتع بر می‌گردد که طی آن، خوانین بختیاری که تا پیش از این زمین‌های خود را بدون تعهد در قبال دولت مرکزی اداره می‌کردند باز هم مقدار زیادی از قدرت و ثروت خود را از دست دادند. واقعیت این است که با قبضه قدرت توسط رضاشاه و تکوین دولت مطلقه مدرن و تمرکز منابع قدرت، اشرافیت زمیندار رو به کاهش گذاشت، گرچه قدرت اقتصادی خود را از دست نداد. «در این دوران بر اساس قانون املاک اربابی و دواب مورخ ۱۳۰۴، تنها مالیات ارضی مشخصی بر زمین‌ها بسته شد که بعدها به مالیات بر فروش تبدیل شد. به علاوه بخشی از املاک خاصه^۷ منظور تامین درآمد برای حکومت به فروش رسید و در عمل به دست طبقه زمیندار افتاد. همچنین بخشی از اراضی و املاک عشایری به زمین‌های اربابی تبدیل شد» (بشیریه، ۱۳۷۶: ۳۰۳). در کل باید گفت که قدرت اقتصادی اشراف صاحب زمین علیرغم اقداماتی نظیر توقیف برخی املاک توسط شخص رضاشاه که منبع درآمد سرشاری برای خاندان خود و نیز دربار به وجود آورد تا اصلاحات ارضی محمدرضاشاه تغییر زیادی به خود ندید (لمبتون، ۱۳۶۲: ۳۴۰؛ بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۰۳).

مقدمه‌ی فراهم آمدن شرایط و بستر مناسب برای اعمال پروژه‌ی پرمخاطره اصلاحات ارضی، تشکیل یک کابینه اصلاح طلب قدرتمند توسط محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۰ بود تا

۵۷ املاک یا اراضی خالصه همان املاک و مراتعی هستند که به دولت تعلق دارند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۴۵۸-۴۲۴).

بدین طریق نفوذ مجلس وقت - که از زمان فروپاشی رضاشاه، اشراف زمیندار در آن تحت عنوان احیای میراث مشروطه و به نام قانون اساسی به تحقق فعالیت‌ها و خواسته‌های خود مشغول بودند - را تضعیف کند و از بین ببرد. «تعطیلی مجلس به مدت دو سال و نیم و اصلاحات اجتماعی به ویژه اصلاحات ارضی نقطه پایان نفوذ اشرافیت در سیاست ایران بود. در نتیجه این اقدامات، نسل سیاستمداران اشرافی قدیم ایران از صحنه خارج شدند» (بشیری، ۱۳۷۶: ۲۰۴) و این در حالی بود که طی سه مرحله‌ی اصلاحات ارضی، بین ۱/۸ تا ۱/۹ میلیون نفر در ایران که تا قبل از این زمین نداشتند صاحب زمین شدند. چنین آماری حاکی از عدم وابستگی تدریجی زارعین زمیندار جدید به سیستم ارباب - رعیتی قبلی می‌باشد. طبیعی است که این عدم وابستگی درباره قوم بختیاری هم صادق است، یعنی این که با اضمحلال سیستم ملوک‌الطوایفی، تعلقات سابق توده مردم بختیاری (که همیشه در پائین هرم ایلیاتی به سر می‌بردند) به خوانین خود یا همان نخبگان سیاسی سنتی تدریجاً کمرنگ‌تر شد و از همین رو زمینه برای پذیرش شرایط جدید که کم‌کم در حال به وجود آمدن بودند فراهم گردید.

به طور کلی می‌توان گفت که سیاست اصلی محمدرضا شاه در ارتباط با نخبگان بختیاری در امتداد همان سیاست‌های شکل گرفته در دوران سلطنت پدرش بوده و وی نیز برنامه کاهش نفوذ و قدرت آنان را دنبال می‌نمود. به‌رغم این، آن چه در تحلیل ما درباره سیر تاریخی نخبگان بختیاری مهم به نظر می‌رسد وجود دو قشر در بین مردم بختیاری است که تقسیم‌بندی پارتو را از «قشر پائین» و «قشر بالا» به یاد می‌آورد (آرون، ۱۳۷۷: ۵۱۹):

قشر پائین همان طبقه‌ی خارج از نخبگان است که شامل توده‌ی اصلی قوم بختیاری می‌شود و جز خدمت‌رسانی و تاثیرپذیری از خوانین و بزرگان قوم به خصوص در زمان بسیج نیروها، نقش دیگری ایفا نمی‌کند.

قشر بالا یا همان نخبگان که خوانین و بزرگان را در بر می‌گیرد و خود به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) نخبگان حکومتی؛ ب) نخبگان غیر حکومتی.

این تقسیم‌بندی آخر از این جنبه اهمیت دارد که عدم یکپارچگی در خود بدنه حکومت پهلوی دوم را هم نشان می‌دهد، یعنی این امر که «طبقه حاکم نیز به نوبه خود طبقه‌ای ناهمگن است» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۲۰). به همین علت است که به‌رغم اراده محمدرضا شاه در تضعیف قدرت نخبگان بختیاری که به عقیده وی قدرت و دخالت فزاینده آنها می‌توانست مانند هر گروه یا دسته ذینفوذ دیگری برای منافع سلطنت و دربار خطرناک باشد، از طرف دیگر در راس کشور شاهد حضور فعالانه اقلیتی از همین نخبگان هستیم که در قدرت و سیاست اعمال

نفوذ می‌کردند و روابط پیچیده‌ای با شاه و دربار داشتند. روابط مذکور در بیشتر موارد بر مبنای منافع مشترک قرار داشت که به عملکرد سیاسی هر دو طرف مشروعیت می‌بخشید و آنها از آن بهره‌مند می‌شدند.

نخبگان سیاسی بختیاری و انقلاب اسلامی ایران

ذکر این امر ضروری به نظر می‌رسد که پس از ظهور و شکل‌گیری شرایط انقلابی، متغیرهای سابق نخبگی تغییر کرده و جای خود را به متغیرهای جدیدی دادند که مهم‌ترین آنها بدون شک برداشته شدن تمایز بین دو مفهوم کلیدی توده‌ها و نخبگان بوده است. ویژگی مذکور به طور یقین ریشه در آرمان‌های جدیدی داشت که پایه نظری انقلاب اسلامی را ساخته‌اند و در ایجاد تعهد و فزونی بخشیدن به حس تعلق قوم بختیاری به آرمان‌های انقلاب تاثیرگذار بوده‌اند. اما علاوه بر این باید به تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی در دوران انقلابی و پساانقلابی نیز اشاره داشت. تلاش انقلابیون برای سرنگونی رژیم پهلوی با اراده جمعی قدرتمند برای پاکسازی بقایای نظام سلطنتی گذشته و میراث اشرافی ایران شاهنشاهی توأم شد که از جمله نمودهای آن می‌توان به تغییر در سیاست‌های ارضی و زراعتی یاد کرد که به عقیده انقلابیون با قوانین اسلامی منافات داشتند. سیاست تقسیم مجدد اراضی به کشاورزان در استان چهارمحال و بختیاری در طی سال‌های پس از انقلاب (۱۳۶۰-۱۳۶۱) را می‌توان بخشی از تحقق این پروژه دانست (Digard, 2015 : 253).

در واقع اراده مذکور به تزلزل و در نتیجه از بین رفتن ایده ارباب - رعیتی که میراث عمیق گذشته اشرافی و موروثی مالکیت در ایران بود منجر شد و توده‌های عشایر بختیاری که تا آن روز در هرم قومی و قبیله‌ای، پائین‌ترین جایگاه را داشتند از این به بعد خود را جزئی صاحب حق از «ذخایر انقلاب» می‌دانستند که امام خمینی بر اهمیت آن تاکید داشتند. دستاورد مهم این آگاهی نسبت به وضعیت جدید، خواست حضور روزافزون در اعتراضات سراسری بود. در واقع جماعت بختیاری به مدد انقلاب و آرمانخواهی انقلابی، خود را در قلب جامعه‌ی انقلابی نوظهور باز یافت. شرط اول برای عملی شدن چنین امری، اتحاد یا به عبارت بهتر، ادغام توده‌ها و نخبگان هفت‌لنگ و چهارلنگ بوده است، طوری که حتی بازگشت برخی از خوانین بختیاری مانند امیربهن صمصام به ایران برای تملک مجدد اراضی

و املاک خود که در زمان محمدرضا شاه از دست داده بودند (Digard, 2015 : 240-241) یا فعالیت‌های شاپوربختیار در راستای حفظ قدرت رژیم شاهنشاهی و سرکوب انقلابیون، مانعی بر سر راه اتحاد و ادغام مذکور ایجاد ننمود.

از طرف دیگر، علاوه بر قاطبه مردم بختیاری، بسیاری از نخبگان بختیاری در مبارزات دوران انقلاب نقش داشته و در مناطق بختیاری‌نشین در خوزستان، اصفهان و چهارمحال و بختیاری و در شهرهایی مثل ایذه، مسجدسلیمان، لالی، الیگودرز و فارسان تظاهرات گسترده‌ای برپا داشته و شهدایی تقدیم انقلاب نمودند. عملکرد اصلی این نخبگان در آگاه‌سازی مردمان عادی به وضعیتی که در آن به سر می‌برند از یک طرف و دعوت و تشویق ایشان به مشارکت در اعتراضات دوشادوش سایر انقلابیون از طرف دیگر متبلور می‌شود. بختیاری‌ها همچنین در اوایل انقلاب در چندین نوبت با امام خمینی دیدار داشتند. اولین دیدار در روز ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در مدرسه علوی تهران انجام شد و ۱۵۰۰ نفر از ایل بختیاری با امام خمینی بیعت کردند؛ حرکتی که از منطقه چغاخور، محل تاریخی ایل بختیاری و بختیاری‌های بخش بلداجی در استان چهارمحال و بختیاری شروع شد. سایر طوایف چهارلنگ و هفت لنگ نیز در تاریخ ۱۹ و ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ به همراه نمایندگانشان از سراسر کشور در مدرسه علوی با امام بیعت کردند. دیدارهای دیگری از سایر مناطق بختیاری در کشور با امام خمینی در ۱۹ فروردین ۵۸، ۲۱ فروردین ۵۸ و ۱۸ شهریور ۵۸ انجام شد و امام در این دیدار سخنانی ایراد کردند که در کتاب *صحیفه‌ی نور* (مجموعه سخنان امام خمینی) ثبت شده است.

باید همین جا اضافه کرد که در سال ۱۳۵۷، قبایل و عشایر بختیاری و غیر بختیاری به‌رغم موقعیت نسبتاً متزلزلی که داشتند – چون به علت سیاست‌های ارضی شاه، نه دقیقاً کوچ‌نشین محسوب می‌شدند و نه کاملاً یکجانشینی را به عنوان شیوه‌ی زندگی انتخاب کرده بودند – از آزادی نسبی برخوردار بوده و در نتیجه حوادث انقلاب را آگاهانه رصد می‌کردند. دیگران به این موضوع اشاره کرده است که بختیاری‌ها در روزهای سخت معیشت اقتصادی در ایران، به تامین بازار دام کمک کردند (Digard, 2015 : 239)؛ همچنین به‌رغم دسترسی نسبتاً آزاد به اسلحه در شرایط گذار که در آن روزها در کشور حاکم بود، از سلاح استفاده نکردند (Digard, 2015: 240).

طی دوران پس از انقلاب، بختیاری‌ها که به علت شیوه زندگی خود با روش‌های رزم آشنا بودند دوشادوش سایر هموطنان خود در جبهه جنگ هشت ساله جنگیدند. پس از دوران

دفاع مقدس، برخی از فرماندهان و نظامیان رده بالای بختیاری مانند محسن رضایی، به مقامات لشکری بالایی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی ایران راه پیدا کردند. بخشی دیگر از نخبگان بختیاری نیز حتی قبل از اتمام جنگ، به سازمان جهاد سازندگی پیوستند؛ برای مثال علی قنبری در سال ۱۳۶۲ مرکز عشایر ایران را تاسیس کرد که بعدها به سازمان امور عشایر ایران تبدیل شد. در سطح محلی نیز اعضای شوراهای بختیاری را غالباً جوانان با استعداد و نخبه تشکیل می‌دادند، روندی که تا امروز ادامه یافته است. این تغییر معنادر در بین نخبگان بختیاری که در آن مالکان بزرگ و خوانین صاحب نفوذ دوران قبل که از موقعیت سیاسی و اقتصادی خاصی برخوردار بودند، جانشین افراد گمنام اما مستعد و مصمم کنونی می‌شوند تأییدی بر نظریه‌ی چرخش نخبگان پارتو است که در مبانی نظری این مقاله بدان اشاره شد، هر چند در این باره نباید امر جایگزینی شوراهای اسلامی عشایری و روستایی به جای کلاتران و کدخدایان بختیاری را فراموش کرد (الهیاری و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۷) باید یادآوری کرد که پارتو تعلق به طبقه نخبه را امری لزوماً موروثی نمی‌داند و علاوه بر این اعتقاد دارد که «پیوسته نوعی جابجایی نخبگان قدیمی توسط نخبگان جدید صورت می‌گیرد که از قشرهای پائین جامعه هستند» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۱۶). وجود این چرخش از یک طرف مبین برهم خوردن رابطه بین «اقلیت ممتاز و انبوه مردم» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۴۶) است و از طرف دیگر دلیل تعامل پویا بین بازیگران شایسته در جریان تاریخی می‌باشد و همچنین می‌تواند به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی در تاریخ معاصر ایران در نظر گرفته شود، یعنی ادغام اقلیت نخبه‌ی متعلق به قوم بختیاری با توده‌ی مردم همان قوم و یکی شدن ارزشها و منافع هر دو گروه در جریان مشارکت انقلابی و پسانقلابی و ایفای نقش جدید در مقام عضوی از ملت واحده. از این نقطه نظر، ارزش‌های مذکور از این به بعد و در گفتمان جدید حاکم بر کشور، انقلابی و دموکراتیک (مردمی) محسوب گشته و منافع مذکور هم بر خلاف گذشته، ویژگی طبقاتی و سلسله‌مراتبی ندارند. بنابراین تحقق گردش نخبگان باعث می‌شود نوعی تعادل در سیستم اجتماعی و سیاسی قوم بختیاری به وجود بیاید «و در موقعیتی که این جریان، تحرک فزاینده‌ای در افکار به وجود می‌آورد، همزمان باعث دگرگونی اجتماعی می‌گردد، زیرا گردش نخبگان به دنبال خود گردش جریان ایده‌ها را نیز موجب می‌شود» (روشه، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

با کمک گرفتن از یک تقسیم‌بندی دیگر از نخبگان سیاسی، می‌توان دگرگونی مذکور در عملکرد نخبگان بختیاری در دوران انقلاب اسلامی را بهتر درک کرد. طبق این

تقسیم‌بندی، نخبگان سیاسی شامل دو دسته‌ی نخبگان ابزاری و فکری می‌شوند: نخبگان ابزاری صاحب قدرت و ثروت هستند و از این طریق اعمال نفوذ می‌کنند و نخبگان فکری کسانی هستند که اندیشه تولید می‌کنند (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۷؛ جعفری و قاسمی، ۱۳۹۹: ۲۲۸). واقعیت این است که این بار به کمک نخبگان ابزاری یا خوانین و سرآمدان متمول ایلات بختیاری که بر مردم نفوذ داشتند، متغیرهای تاثیرگذار بر مقوله‌ی نخبگی مبتنی بر پذیرش نقش مردم قرار گرفت و از دل چنین تغییری نسل پساانقلابی جدیدی از نخبگان فکری جوان بختیاری بالیدند، یعنی همان جوانان انقلابی بختیاری با رویکرد جدیدی که نسبت به رهبری انقلابی جدید و آرمان‌های ایدئولوژیک و عقیدتی آن در دوران پس از انقلاب داشتند. در واقع، محوریت یافتن مکتب فکری جدید به جای توسل به سنت پدرسالاری گذشته، زمینه وحدت کلمه و مشارکت سیاسی گسترده را فراهم نمود. خاستگاه طبقاتی و اشرافی - موروئی گذشته که در سیستم قبیله‌ای بختیاری دیده می‌شد از بین رفته و یگانه معیار، مردمی بودن و انقلابی بودن به حساب آمد.

در واقع بر خلاف نظر موسکا که بر بی‌شکلی و عدم انسجام توده‌ها و تاثیرپذیری آنها از نخبگان تاکید دارد، این بار این نخبگان مالکیت و خوانین قدرتمند بختیاری نبودند که وظیفه بسیج و سازماندهی توده‌ها را بر عهده داشتند، بلکه آنها از قبل و در جریان پروسه انقلابی با مردمان بختیاری ادغام شده بودند و این دلیل محکمی است بر به وجود آمدن متغیرهای جدید نخبگی که معیارهای قبلی را از قبیل مالکیت، ریاست، سلسله‌مراتب، نابرابری و غیره از بین بردند.

بنابراین نقش قوم بختیاری در وقوع انقلاب اسلامی و جایگاه آنان در ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب با عدم تکرار تجربیات تلخ گذشته، به مردود دانستن نظام پاتریمونیا ل سابق و در مقابل به داشتن نگاه روزآمدی منتهی شد که توسل به رهبری کاریزماتیک از مشخصات اصلی آن است. ادغام در توده‌ی ملت و پذیرش مسئولیت‌های انقلابی متنوع و مشارکت مدنی گسترده در قالب شخصیت‌های حقوقی به عنوان شهروندان مدنی به این مهم کمک شایانی نمودند. در انتها باید اضافه کرد که در همه‌ی مقاطع مختلف پساانقلابی و بعد از آن، گروه‌های فرصت‌طلب اقدام به تجزیه‌طلبی نمودند. ولی در این زمینه قوم بختیاری نه تنها هیچ سببه منفی از خود به جا نگذاشت، بلکه در راستای مفاهیم نوین بر بسیاری از سنت‌های معمول ایلیاتی خود خط بطلان کشیده و همراه با سایر مردم، راه مشارکت دموکراتیک را بدون آشوب و اغتشاش هموار نمود.

نتیجه گیری

در مجموع باید گفت که با ارجاع دوباره به آرای پارتو و روشه و در نظر گرفتن این نکته مهم که خاستگاه، موقعیت و نقش نخبگان سیاسی هر قوم و کشوری تحت تاثیر متغیرهای مختلفی قرار دارد که در بستر دوران تاریخی و بر اساس خصایص اجتماعی و سیاسی هر جامعه‌ای به وجود آمده و تحت شرایط ویژه‌ای تداوم پیدا می‌کنند، بنابراین تاثیر نخبگان سیاسی قوم بختیاری در تاریخ معاصر ایران هم از این قاعده مستثنی نبوده و آن را به خوبی انعکاس می‌دهد. این تاثیرگذاری در سه مقطع تاریخی مهم یعنی انقلاب مشروطیت، پهلوی اول و دوم و در نهایت انقلاب اسلامی، خود را نشان داده است: طی انقلاب مشروطه، نخبگان بختیاری که از تمول کافی برخوردار بودند با موقعیت‌شناسی و اتحاد با همدیگر، در روند احیای جنبش مشروطه نقش اساسی داشتند. در دوران پهلوی اول، متعاقب سیاست اسکان عشایر و تاکید بر شهرنشینی و در دوران پهلوی دوم، متعاقب سیاست اصلاحات ارضی، رابطه‌ی نخبگان سیاسی بختیاری با دولت مرکزی دستخوش تغییرات عمده‌ای شد که از یک طرف با اعتراض و بعضاً مقاومت همراه بود و از طرف دیگر به بازسازی رابطه هم منتهی می‌شد. با این حال در هیچ کدام از این دوران، خواست دموکراتیک که بر نقش مردم و از بین بردن مظاهر استبدادی، دیکتاتوری، پاتریمونیالیسم و تکیه بر قدرت توده‌ها تاکید کند نزد نخبگان سیاسی بختیاری یافت نمی‌شود. این در حالی است که طی گفتمان انقلاب اسلامی ایران، جایگاه و نقش آفرینی نخبگان سیاسی بختیاری دستخوش تغییر اساسی شد: مشارکت سیاسی گسترده‌ی توده‌های عظیم مردمی که به آگاهی جدیدی رسیده بودند، وحدت کلمه را عملی ساخت و اتحاد و یکپارچگی (اعتصام به حبل‌الله)، به شکست طاغوت انجامید. چنین برداشتی از مشارکت همگانی توده‌ها و نخبگان، مقدمه‌ای بر فهم پروسه دولت - ملت و به نوعی هموارسازی برای عملی ساختن آن است. از جمله آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران، رفع تضاد ارزشها و منافع و نیز مخالفت با هر گونه نگاه و برخورد طبقاتی از یک سو و عدم برتری دادن به یک قشر اجتماعی خاص از سوی دیگر بوده است. از این نقطه نظر طبیعی به نظر می‌رسد که در جریان فرآیند گردش نخبگان در معنایی که مورد نظر پارتو می‌باشد، نقش آفرینی قوم بختیاری در معنای عام و نخبگان و بزرگان این قوم در معنای خاص در دو مقطع تاریخی و همراه با دیگر بازیگران انقلابی یا همان آحاد مردم تبلور پیدا می‌کند:

- ۱) در وقوع و تحکیم انقلاب اسلامی (مشارکت انقلابی که هم نخبگان سیاسی و هم توده‌ها در آن سهیم هستند)؛
- ۲) در مشارکت مدنی در ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب که حاصل ادغام در توده‌ی ملت انقلابی و پذیرش مسئولیت‌های انقلابی به عنوان بخشی از تمامیتی است که جمیع شهروندان ایرانی آن را می‌سازند.

منابع و مأخذ:

- سرریع القلم، محمود (۱۳۸۶)، **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۵)، **ایران در دوره سلطنت قاجار**، تهران: مدبر.
- شهرام‌نیا، سید امیر مسعود و اسکندری، مجید (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، **فصلنامه گنجینه اسناد**، شماره اول، صص ۱۰۵-۷۴.
- شیرانیان، علی نجات (۱۳۸۴)، **سیری در تاریخ بختیاری**، تهران: جهان بین.
- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۸۸)، «پارتو و اندیشه نخبه‌گرایی»، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۲۷۰، صص ۲۷۰-۲۷۱.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۴)، **بازیگران عصر پهلوی** (از فروغی تا فردوست)، جلد اول و دوم، تهران: علم.
- فوران، جان (۱۳۸۹)، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پیش از انقلاب**، ترجمه: احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۷)، **ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر**، تهران: مرکز.
- کتابی، محمود؛ شفیعی، اسماعیل؛ نوایی، فرهاد (۱۳۹۵)، «نقش مؤلفه‌های مختلف در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی نخبگان پهلوی دوم»، **فصلنامه علمی - پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، دوره ۱۰، شماره ۳۷، صص ۷۵-۹۴.
- کونین، بروس (۱۳۸۲)، **درآمدی به جامعه‌شناسی**، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: توتیا.
- گارنویت، جن. راف (۱۳۷۳)، **تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری**، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: سپند.
- گارنویت، جن. راف (۱۳۷۵)، **بختیاری در آینه تاریخ**، ترجمه: مهرباب امیری، تهران: آژان.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲)، **مالک و زارع در ایران**، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، تهران: ج ۲ و ۶، تهران: انتشارات علمی.
- میلز، چارلز رایت (۱۳۸۳)، **نخبگان قدرت**، ترجمه: بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی، تهران: فرهنگ مکتوب.
- هی‌وود، اندرو (۱۳۷۹)، **ایدئولوژی‌های سیاسی**، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت خارجه.
- Digard, Jean-Pierre (2015), **Une épopée tribale en Iran : les Bakhtyari**, Paris : CNRS.
- Leonhard, J (2006), "Nation-States and Wars", Timothy Baycroft and Mark Hewitson (Editor), **What is a Nation: Europe 1789-1914**, Oxford and New York: Oxford University Press.
- McCrone, D (1998), **The Sociology of Nationalism: Tomorrow's Ancestors**, London: Routledge.
- آبراهامیان، پروانده (۱۳۷۷)، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه: ا. گل محمدی و م. فتاحی، تهران: نی.
- آرون، ریمون (۱۳۷۷)، **مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی**، ترجمه: باقر پرهام، تهران: علمی و فرهنگی.
- آهنگیده، اسفندیار (۱۳۷۴)، ایل بختیاری و مشروطیت، اراک: ذره‌بین.
- احمدی طباطبایی، سیدمحمد رضا و اسدی، مهدی (۱۳۹۶)، «بررسی تأثیر عملکرد نخبگان سیاسی بر فرآیند پیشرفت سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه علمی - پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، سال یازدهم، شماره ۴۰، صص ۲۴۳-۲۴۴.
- ادگار، اندرو و سچ ویک، پیت (۱۳۹۷)، **مفاهیم بنیادی نظریه‌ی فرهنگی**، ترجمه: م. مهاجر. م. نبوی، تهران: آگه.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، **ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: قومس.
- اکبری، محمد علی (۱۳۷۱)، «ویژگی‌های ساختار قدرت در ایران»، **مجله‌نامه‌ی فرهنگ**، شماره ۴، صص ۹۹۵-۹۵۹.
- امیری، مهرباب (۱۳۸۵)، **حکومتگران بختیاری**، تهران: پازی تیگر.
- باتامور، تی بی (۱۳۶۹)، **نخبگان و جامعه**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، **جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای سیاسی در زندگی سیاسی**، تهران: نی.
- بک، لویز (۱۳۷۲)، «خوانین و شاهان: تحلیل مستند از ایل بختیاری»، **کلک**، شماره ۴۱، صص ۲۲۲-۲۲۴.
- بهرامی آسترکی بختیاری، علی (۱۳۸۴)، **شاهکار ایل بختیاری**، قم: دارالنشر اسلامی.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۳)، ایرانیان و اندیشه‌ی تجدد، تهران: فرزانه روز.
- پوریختیار، غفار (۱۳۸۷)، **اسناد برگزیده بختیاری‌ها در تاریخ معاصر ایران**، مسجد سلیمان، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- پوریختیار، غفار (۱۳۸۶)، «رضاشاه و طرح اسکان اجباری عشایر بختیاری (پژوهشی مبتنی بر اسناد)»، **مسکویه**، شماره ۸، صص ۳۳-۵۶.
- جعفری، افشین و قاسمی، زهرا (۱۳۹۹)، «تأثیر رابطه‌ی نخبگان سیاسی حاکم و روشنفکران بر توسعه‌ی فرهنگ سیاسی پس از انقلاب اسلامی»، **فصلنامه علمی - پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، سال چهاردهم، شماره ۵۲، پانیز ۱۳۹۹، صص ۲۲۵-۲۴۴.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹)، **صحیفه‌ی نور**، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- راش، مایکل (۱۳۷۷)، **جامعه و سیاست**، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۷)، «نقش بختیاری‌ها در انقلاب مشروطه از فتح اصفهان تا فتح تهران»، **همایش ملی جامعه‌ی بختیاری و تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مسجد سلیمان.
- روشه، گی (۱۳۹۲)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه: منصور وثوقی، تهران: نی.

Sejersted, F(2003), "Nationalism in the Epoch of Organized Capitalism: Norway and Sweden Choosing Different Paths", Alice Teichova and Herbert Matis(Editor), **Nation, State, and the Economy in History**, Cambridge: Cambridge University Press.

-